

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

چرا مرحوم آخوند از این موارد تعبیر به مؤید کردند؟ وقتی به فصول یا معالِم رجوع می‌کنیم این مؤیدات را به عنوان دلیل آوردند، چرا؟

وجهش این است که در سه مورد اوّل، ماده امر بدون قرینه استعمال نشده است.

در آیه اوّل و مؤید اوّل، خود ماده حَذَر قرینه است که مراد از این امر، امرِ وجوبی است؛ و دلیل در صورتی دلیل است که بگوید خود امر بدون هیچ قرینه‌ای ظهور در وجوب دارد ولی در آیه قرینه همراهش است.

و در مؤید دوّم هم قرینه داریم که تعبیر مشقّت قرینه است که مراد از «لأمرتهم» امر وجوبی است.

در مؤید سوّم هم قرینه وجود دارد و آن «إِنَّمَا أَنَا شَافِعٌ» است که به طریق قرینه مقابله می‌گوید که امر، وجوبی است که «إِنَّمَا أَنَا شَافِعٌ» در مقابل آن «أَتَأْمُرُنِي» است.

پس چون در این سه مورد قرینه وجود دارد، دلیل نیستند و باید مؤید باشند و باید از آنها تعبیر به مؤید کرد.

ادله قائلین به اشتراك معنوی

قائلین به اشتراك معنوی که می‌گویند ماده امر برای مطلق طلب - اعمّ از طلب وجوبی و استحبابی - است سه دلیل آورده‌اند:

دلیل اوّل: می‌بینیم که أ - م - ر مقسم قرار می‌گیرد و می‌گوییم: الأمر إمّا وجوبی و إمّا استحبابی. قاعده در تقسیم این است که مقسم باید قدر جامع بین اقسامش باشد و اگر قدر جامع نباشد تقسیم غلط است؛ پس باید امر، قدر جامع بین وجوب و استحباب باشد تا این تقسیم صحیح باشد.

جواب: این حرف باطل است، زیرا این‌جا قرینه وجود دارد که باید از امر، مطلق الطلب اراده شود و همین‌که متکلم در مقام تقسیم است قرینه است که مراد از امر، مطلق الطلب باشد. پس در این‌جا قرینه داریم که امر در مطلق طلب استعمال شده است. ولی استعمال، علامت حقیقت نیست و استعمال - روی نظر مشهور - اعمّ از مجاز و حقیقت است؛ بر خلاف سید مرتضی که می‌گوید: صحّت استعمال، علامت حقیقت است.

دلیل دوّم: ما موارد استعمال را بررسی کردیم و دیدیم ماده «امر» هم قطعا در وجوب و هم قطعا در استحباب استعمال شده

است ما در این جا سه راه داریم:

1- بگوییم: أ - م - ر برای مطلق الطلب است، یعنی: لفظ امر قدر جامع و مشترك معنوی بین وجوب و استحباب است.

2- قائل به اشتراك لفظی شویم.

3- بگوییم که استعمال أمر در وجوب، حقیقت است و در استحباب، مجاز است.

به نظر ما اشتراك معنوی بر هر دو رجحان دارد.

اشتراك لفظی مستلزم تعدّد وضع است، ولی اشتراك معنوی تعدّد وضع لازم ندارد. حقیقت و مجاز هم هنگامی که امر دائر بین مجاز و مشترك معنوی شود، اشتراك معنوی رجحان دارد؛ زیرا تا جایی که بتوان معنای حقیقی بکار برد نوبت به مجاز نمی‌رسد.

پس اشتراك معنوی هم بر اشتراك لفظی و هم بر حقیقت و مجاز رجحان دارد.

جواب از این دلیل دوم از بحثهای قبلی روشن می‌شود که اساس این دلیل بر اساس تعارض الأحوال است و اینها برای ما ثابت نیست و حجّیت ندارد.

3- **دلیل سوم:** در این دلیل، يك صغری و کبری آورده‌اند:

صغری: فعل مستحبّی، طاعت است.

کبری: هر طاعتی، مأموریه است و هر چیزی که عنوان طاعت را دارد، عنوان مأموریه را هم دارد.

نتیجه: فعل مستحبّی، مأموریه است. و ادعای اینها همین است که می‌خواهند بگویند که فعل مستحبّی هم مأموریه است، یعنی: أمر دو مصداق دارد: یکی واجبات و یکی مستحبّات. پس اگر أمر دو مصداق داشت معلوم می‌شود که أمر وضع شده است برای قدر جامع که مطلق طلب است.

جواب: در کبری حرف داریم که آیا مراد شما مأموریه حقیقی است یا اعمّ از مأموریه حقیقی و مجازی؟

اگر مرادتان مأموریه حقیقی باشد، می‌گوییم: طاعتی که حقیقتاً مأموریه و مصداق حقیقی مأموریه است، واجبات است؛ زیرا مأموریه حقیقی آن است که در مقابل آن ثواب و عقاب باشد و این فقط در واجبات است.

و اگر بگویید مراد از مأموریه، اعمّ از حقیقی و مجازی است، این به درد شما نمی‌خورد؛ زیرا مستحب، مأموریه مجازی می‌شود یعنی: به مستحب، مجازاً أمر گفته می‌شود ولی این به درد شما نمی‌خورد.

البته به جواب آخوند، ایراد است که این جواب شما مبنایی است و به چه مبنایی می‌گویید که مأموریه حقیقی منحصر در واجبات است؛ و قائل می‌تواند بگوید که روی مبنای ما مأموریه حقیقی هم واجبات است و هم مستحبّات.

مرحوم آخوند می‌فرماید: ما گفتیم أ - م - ر برای طلب وضع شده است، حالا طلب یکی از معانی آن باشد یا فقط همین معنای أمر باشد در هر حال مسلم است که برای طلب وضع شده است.

به يك اعتبار سه جور طلب داریم و به يك اعتبار ساده‌تر دوجور طلب داریم:

1- طلب حقیقی.

2- طلب انشایی.

فرق این دو طلب این است که طلب حقیقی آن طلبی است که به عنوان یکی از صفات نفسانیه، قائم به نفس انسان است. انسان وقتی تشنه می‌شود در درونش آب را طلب می‌کند ولو این‌که ساکت باشد و حرفی هم نزند. اگر متکلم آمد يك طلبی را ابراز و اظهار کرد و با يك لفظی مثل صیغه إفعال یا أمرتُ یا طلبتُ منك طلبی را ابراز کرد؛ از این لفظ و صیغه‌ای که متکلم می‌گوید يك طلبی را انتزاع می‌کنیم و اسم آن را طلب انشایی می‌گذاریم یعنی: طلبی که مولی اظهار و انشاء و ایجاد کرده است.

امور تکوینی و واقعی بعضی از آنها قابل انشاء است، مثل طلب و ترجی. ولی بعضی از امور حقیقیه قابل انشاء نیست مثل انسان. و ما با إفعال طلبی را ابراز و اظهار می‌کنیم. این طلب انشایی حقیقتش همان طلب مُنشأ است یعنی: طلبی که انشاء شده و ابراز شده است.

همان‌طور که در امور اعتباریه انشاء راه دارد، مثل بیع که امر اعتباری است و با «بعث» ملکیت را ایجاد می‌کنیم؛ انشاء در بعضی از امور واقعیه مثل طلب هم راه دارد.

گاهی اوقات طلب حقیقی وجود دارد و طلب انشایی هم هست، مثل این‌که من در درونم تشنه هستم و به زبان هم می‌آورم که إسقنی.

ولی این‌طور نیست هر جایی که طلب انشایی موجود است طلب حقیقی هم موجود باشد. مولایی که می‌خواهد عبد خودش را امتحان کند در حالی که نیاز به آب ندارد به او می‌گوید: إسقنی ماءً. این‌جا طلب انشایی هست ولی طلب حقیقی نیست.

يك قسم سوّم طلب هم هست به نام طلب ذهنی که انسان مفهوم طلب را تصوّر کند.

حالا که بحث این است که «أمر» حقیقت در طلب است، آیا مراد طلب حقیقی است یا انشایی؟

به نظر آخوند: «أمر» حقیقت در طلب انشایی است. طلبی که موضوع له امر است طلب حقیقی نیست؛ امّا چرا طلب موضوع له، طلب حقیقی نیست و طلب انشایی است؟

دلیل آن تبادر است و آنچه که از ماده امر متبادر است طلب انشایی است.

فرق علمی طلب حقیقی و انشایی: طلب حقیقی به حمل شایع، طلب است؛ ولی طلب انشایی به حمل شایع، طلب نیست.

در حمل شایع گفته‌اند: اتحاد موضوع و محمول در وجود است و موضوع باید یکی از افراد و مصادیق حقیقی محمول باشد، چنانکه در «زید قائم» است.

در مانحن‌فیه دو قضیه تشکیل می‌دهیم:

1- الطلب الحقیقی طلبٌ. در این‌جا حمل، صحیح است و طلب حقیقی هم طلب است و حمل هم حمل شایع است و بین موضوع و محمول اتحاد در وجود است مثل زید انسان؛ و این طلب حقیقی هم یکی از افراد حقیقیه کلی طلب است. پس طلب حقیقی به حمل شایع، طلب است.

2- صیغه إفعال - که طلب انشایی است - به حمل شایع، طلب نیست؛ بلکه اگر بخواهیم به حمل شایع آن را در قضیه بیاوریم باید بگوییم: الطلب الانشایی أو صیغة افعال، طلبٌ انشایی؛ و ما نمی‌توانیم مطلق مفهوم طلب را به حمل شایع بر طلب انشایی حمل کنیم.

وقتی ماده أمر بدون قرینه استعمال می‌شود، انصراف در طلب انشایی دارد و منشأ انصراف هم غلبه است؛ زیرا غالباً «أمر» در طلب انشایی استعمال می‌شود.

و صَلَّی اللّٰه علی محمد و آله الطاهرين